

گناه از کیست؟ از فوکو!

در شماره زمستان مجله پژوهش‌شعار ایران‌شناسی (۱۳۷۳/۴، ص ۷۴۶-۷۶۰) مقاله‌ای از آقای باقر پرهام با عنوان «نخستین فکرت، پسین شمار» چاپ شده است که موضوع آن، و همچنین موضوع مقاله دیگری که ایشان پیش از آن با عنوان «روشهای تصحیح نسخه‌های خطی و خواندن متن» انتشار داده بودند (با نگاه فردوسی، تهران ۱۳۷۳)، این است که با ذکر مثالهایی از شاهنامه نشان بدهند که روشهایی که تاکنون در تصحیح متون فارسی کلاً و شاهنامه به‌ویژه به کار رفته‌اند، نادرست‌اند، بلکه باید متون را به پیروی از نظریات میشل فوکو به کمک «منطق خود شعر یا منطق خود اثر» تصحیح کرد.

برای نمونه ایشان بیت زیر را از دیباجه شاهنامه (یکم ۶۳/۷):

ز راه خرد بنگری اندکی که معنی مردم چه باشد یکی

بدین گونه خوانده‌اند:

ز راه خرد بنگری اندکی که مردم به معنی چه باشد؟: یکی.

و چنین معنی کرده‌اند (ایران‌شناسی، ص ۷۵۶): «این مردم، با همه انواع و اقسامی که

دارد، چون نیک بنگریم در معنا یکی بیش نیست.»

نخست این که، تنها خواندن مصراع دوم به گونه بالا، نشان می‌دهد که پژوهنده ما با

فارسی کهن آشنایی چندانی ندارند و نمی‌دانند که اگر همه شاهنامه را بدین شیوه

بخوانند، از این اثر فصیح حدود پنجاه هزار بیت سست ساخته‌اند.

و اما این که در متن بنده معنی مردم آمده و ایشان آنرا به مردم به معنی تصحیح کرده‌اند، تغییری اساسی نه در معنی بیت می‌دهد و نه در شیوه بیان، ولی البته می‌توان درباره آن گفتگو کرد. نکته اصلی بر سر لفظ یکی است که ایشان آنرا به «یکی بیش نیست» معنی کرده‌اند، یعنی یکی را در این جا به معنی «واحد و یکسان» گرفته‌اند. شاید ترجمه فرانسه ژول مول ایشان را گمراه کرده باشد. شاعر آلمانی فریدریش روکرت که در مقاله مفصلی ترجمه مول را تا بیت ۲۵۵ از پادشاهی نوذر بررسی کرده و برخی از نادرستیهای آنرا نشان داده است، در مورد این بیت پس از توضیحی طولانی باز به علت ندانستن معنی یکی به جایی نرسیده است (F. Ruckert, ZDMG 1854/8, S. 242) (در این بیت یکی قید مقدار است به معنی «یکبار، لختی» که به ضرورت شعر در پایان مصراع دوم آمده است و جای واقعی آن هنگام معنی کردن بیت، در آغاز بیت یا پس از واژه خورد است. معنی این بیت چنین است: یک بار از راه خورد اندکی دقت کن که معنی مردم چیست! و نه: مردم... در معنا یکی بیش نیست.

و یا در شاهنامه آمده است (یکم ۵۱/۶):

گیا رست با چند گونه درخت	به‌زیر اندر آمد سرانشان ز بخت
بیالده ندارد جزین نیروی	نبوید چو پویندگان هر سوی
از آن پس چو جنبیده آمد پدید	همه رستنی زیر خویش آورید
سرش زیر نامد بسان درخت	نگه کرد باید بدین کار، سخت

ایشان بیت نخستین و چهارمین را الحاقی دانسته‌اند، چون گمان کرده‌اند در بیت

نخستین (ایران‌شناسی، ص ۷۵۳):

بر تعبیر سر به‌زیر بودن درختان تأکید شده است که با بیت ۴۷ در چاپ خالقی مطلق منافات دارد. درخت از گونه رستنیهاست و فردوسی چهار بیت بیشتر از بیت ۵۱ درباره رستنیها گفته بود: سر رستنی سوی بالا کشید. اکنون چگونه ممکن است که از سخن خود برگردد؟ به‌ویژه که در عالم واقع نیز رستنیها و گیاهان و درختان به‌طور کلی سر به‌بالا دارند... نظیر همین پرسش در مورد بیت ۵۴ می‌آید: سرش (سر حیوان) زیر نامد بسان درخت... این حرف خلاف واقعیت مسلمی است که هر عقل سلیمی شاهد آن است. جانوران بنا بر ساختمان طبیعی بدن خود سر به‌زیر هستند نه سر به‌بالا [ولی گویا زذافه از این اصل سرکشی کرده است]... آیا باید بپذیریم که فردوسی حکیم نسبت به این‌گونه حقایق بدیهی و مسلم

بی‌اعتنا بوده و شعر می‌گفته است؟ به هیچ وجه چنین نیست...

البته در نکته آخر حق با ایشان است و فردوسی قطعاً این گونه حقایق بدیسی را می‌دانست. فقط چیزی که هست ایشان این بیتها را نیز به علت توجه زیاد به «منطق خود شعر» و بی‌توجهی بسیار به معنی واقعی الفاظ آن، درست درنیافته‌اند. واژه‌ها و ترکیبات یک زبان دارای یک معنی اصلی هستند و غالباً یک یا چند معنی انتزاعی که از آن معنی اصلی برآمده‌اند. در بیتهای اول و سوم و چهارم این معنی انتزاعی مورد نظر است. در بیت نخستین سر به زیر اندر آمدن یعنی «مطیع گشتن» و در بیت سوم کسی یا چیزی را زیر خویش آوردن یعنی «بر آن کس یا چیز چیره گشتن» و در بیت چهارم سر به زیر آمدن یعنی «مطیع گشتن» که در این جا در حالت نفی به کار رفته است. مثال دیگر: جهان را ز بخت اندر آورده زیر (بکم ۱۳۴/۷۳۱)؛ سر زنده پیل اندر آرد به زیر (سوم ۱۵۱/۷۴۱)؛ که زیر آوریدی سر نره شیر (چاپ مسکو ۶/۲۵/۹) و دهها نمونه دیگر. در بیتهایی که ایشان به پیروی از «منطق خود شعر» با بیتهای پس و پیش آنها فاسازگار دانسته و الحاقی شناخته‌اند، سخن از پابست و مطیع بودن گیاه است که: بی‌الد، ندارد جزین نیروی، و: نبود چو پویندگان هر سوی، خلاف جانور که مانند درخت پابست و مطیع نیست و از این روز سرش زیر نامد بسان درخت، بلکه در مراتب آفرینش بر گیاه چیرگی دارد و بدین علت: همه رستی زیر خویش آورد. یعنی این بیتها در بیان این عقیده کهن در موضوع جهان‌شناسی‌اند که در سلسله مراتب آفرینش آدمی بر حیوان و حیوان بر گیاه و گیاه بر جماد برتری دارد و با رفتن سر درخت به بالا و سر حیوان به پایین که ایشان پنداشته‌اند از تباطی ندارند.

همین دو نمونه که مثال زدم به خوبی نشان می‌دهند - و می‌توان نمونه‌های دیگری نیز از مقالات دیگر ایشان بدان افزود - که ایشان را اصلاً به خاطر خطوط نکرده است که شاید برای دریافت متن شاهنامه نیازی هم به اطلاعات فنی از زبان آن باشد، بلکه آشکارا زبان شاهنامه را با فارسی امروزی به کلی یکی گرفته‌اند و چون مجهز به فارسی امروزی به بررسی شاهنامه شتافته‌اند، در نتیجه به جای آن که به معنی اصلی بیتها برسند، در آن جا همه جا نظریات امروزی و نگرش ذهنی و سوبیکتیو خود را که از نگرنده به نگرنده تغییر می‌کند، باز یافته‌اند، و اگر نیافته‌اند یا بیتها را تغییر داده‌اند و یا الحاقی دانسته‌اند.

نگرش سوبیکتیو شیوه تفکر عمومی بیشتر ما ایرانیان است، نگرشی که یک ریشه شاعرانه و لطیف آن از چشمه عرفان آب می‌خورد، و یک ریشه عامیانه و زمخت آن از

۴
ح
ن
س
بد
که
از
ت
(F.
بان
از
غنی

بیت

چاپ
بیت
کشید.
م واقع
همین
بان
شاهد
نه سر
یا باید
و مسلم

فقدان آموزش تفکر علمی و انتقادی در نظام تعلیم و تربیت در ایران. ولی بسیاری از شاهنامه پژوهیهای این بیست ساله اخیر به زبان فارسی، از دو ویژگی دیگر نیز برخوردارند. یکی بردن نظریات امروزی، به‌درون شاهنامه که خود مکمل یا برآمده همان نگرش سوییکتیو است، و دیگر فقدان اطلاعات فنی از زبان شاهنامه. و متأسفانه در مقاله اخیر آقای پرهام این هر سه به اوج شدت خود رسیده‌اند. برای مثال، در شاهنامه درباره آفرینش حیوان آمده است (یکم ۵۷/۷-۵۷):

خور و خواب و آرام جویده‌می وزان زندگی کام جویده‌می
نه گویازبان و نه جوياخرد ز خاشاکها خویشن پرورد
نداند بد و نیک فرجام کار نخواهد ازو بندگی کردگار

ایشان بیت آخرین را الحاقی می‌دانند. به چه دلیل؟ آیا به این دلیل که این بیت در بیشتر دستنویسها یا در برخی از آنها و یا حتی فقط در یکی از آنها نیامده و یا در لفظ آن از نگاه لغوی یا دستوری یا سبکی عنصری الحاقی هست، یا سندی کهن‌تر از دستنویسها داریم که به الحاقی بودن آن حکم کند؟ نه خیر! پس از ظهور فوکو دیگر این گونه دلایل کهنه و بی‌اهمیت شده‌اند. بلکه باز به همان دلیل «منطق خود شعر» و «منطق خود شعر» در این جا چنین است (ایران‌شناسی، ص ۷۵۶):

این بیت با ایات پیش و پس خود ارتباط معنوی ندارد [عجبا!]. در مجموعه آن ایات، فردوسی روند پیدایش موجودات را شرح می‌دهد و می‌گوید این روند، جریانی رو به تکامل بوده است: گیاهان فقط می‌بالند و نیروی حرکت و جا به جایی ندارند. جانوران اگرچه پوینده و جوینده‌اند اما این پویندگی و جویندگی فقط در طلب خور و خواب و آرام است. جانوران از نیروی خرد و رای و هوش بی‌بهره‌اند [و در این جا باید می‌افزودند: و چون از خرد بی‌بهره‌اند، خداوند از آنها بندگی، یعنی اطاعت از فرمانهای خود را نمی‌خواهد و در نتیجه در روز رستاخیز در برابر خداوند مسؤل نیک و بد کارهای خود نیستند. این معنی بیت سوم و ارتباط دقیق آن با ایات پس و پیش است و آنچه از این جا به بعد افزوده‌اند نمونه‌ای است از نظریات امروزی و سوییکتیو] آنچه در این خط فکری مطرح است پیشرفت در جهت توانایی و بهره‌مندی از نیروی هوش و اراده است نه موضوع نیک و بد اعمال. اشاره‌ای به مسؤلیت اگر هست مسؤلیت تفکر موجود بشری در ارتباط با لیاقتها و شایستگیهای ذاتی اوست که تکامل یافته‌تر از دیگر

موجودات است، نه مسؤولیت بندگی که در بیت مذکور بر آن تاکید شده است.

بیتی که ایشان به دلایل بالا الحاقی دانسته‌اند، یکی از مهمترین بیت‌های این بخش در بیان فلسفه آفرینش است. شاعر می‌گوید که حیوان به علت نداشتن خرد، بد و نیک کارها را نمی‌شناسد و از این رو خداوند از او بندگی، یعنی رعایت فرمانهای خود را، به زرفی به فرمانش کردن نگاه را (یکم ۱۳/۴) نمی‌خواهد. و حال که چنین است، پس حیوان مسؤولیتی نیز در برابر آفریدگار خود ندارد و در روز رستاخیز نیز از او بازخواستی نخواهد شد. در واقع این بیت مقدمه‌ای است بر آنچه پس از آن در بیان معنی مردم به انسان یاد آور می‌گردد که مردمی را بیسوده نگبرد و تنها این جسم و زندگی حیوانی خور و خواب را نشان مردمی نشمارد (جزین را نشانی ندانی همی)، بلکه بداند که چون به او خرد داده‌اند، مسؤول کارهای نیک و بد خود است و از این رو در آن جهان از او بازخواست خواهد شد. زیرا که مقصود از آفرینش هر دو گیتی انسان است (ترا از دو گیتی بر آورده‌اند). نه تنها مقصود از آفرینش این جهان آفرینش انسان بود (از آفرینش خرد و سپس چهار عنصر گرفته تا به آفرینش حیوان همه مقدمات آفرینش انسان بود)، بلکه مقصود از آن جهان نیز انسان است و از این رو همه آفریده‌های این جهان و روز رستاخیز در آن جهان واسطه‌های پرورش انسان‌اند (به چندین میانجی پیوریده‌اند). نخستین این واسطه‌ها آفرینش خرد است در آغاز آفرینش این جهان و آخرین آن روز رستاخیز است در آن جهان که روز بازخواست نیک و بد کارهای انسان است در این جهان (نخستینیت: فکرت، پسینت: شمار)، از این رو، ای انسان خود را بشناس و به بازی مگیر (تو مر خوبستن را به بازی مدار). اگر شمار را در این جا به معنی «روز رستاخیز» بگیریم، گذشته از این که با معنی «شماره و حساب» مفهوم درستی از آن بر نخواهد آمد، لفظ دو گیتی در بیت پیش از آن نیز به کلی بی معنی می‌گردد، یعنی یک گیتی آن زائد است. و امدو گیتی را هم نمی‌توان این گونه دلخواهی (ایران شناسی، ص ۷۵۶): «عالم گیاهی و عالم حیوانی» معنی کرد تا با نظریات امروزی ما سازگار گردد. دو گیتی، آقای پرهام عزیز، یعنی «این جهان و آن جهان» و لاغیر، و اگر جایی عالم جماد و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان آمده باشد، در حالت مضاف و مضاف الیه آمده است. ایشان که به پیروی از راهنمایهای فوکو، خود را اصلاً ملزم به پیروی از دستنویسهای کتاب نمی‌دانند، بلکه معتقدند که هر کجا که لازم باشد باید «دستنوشته‌های موجود شاهنامه را در مسیر رگ و پیه‌های اثر برش داد»، چرا در این جا

برای آن که از شر آن جهان که در «مسیر این رگ و پیمها» نیست راحت شوند، این همه خود را بیپوده در توجیه دو گیتی زحمت داده‌اند؟ آیا بهتر نبود که این بیت مزاحم را هم دور می‌انداختند؟ فردوسی برای همین روزها و همین کارها با دوران‌دیشی شاهنامه را احتیاطاً نزدیک پنجاه هزار بیت سروده بود. بعداً کاتبان که از فردوسی محتاط‌تر و آینده‌نگرتر بودند آنها را به نزدیک شصت هزار بیت رسانیدند تا پس از تصحیح خالقی مطلق و تأملات آقای پرهام چند بیتی از آن باقی بماند.

در هر حال ایشان یا متوجه اصل قضیه نشده‌اند و یا نخواستند بشوند که فردوسی هدف از آفرینش انسان را تنها زندگی در این جهان نمی‌داند که با رسیدن مرگ بدان پایان داده شود، بلکه او در مورد انسان به بقای روان و زندگی پس از مرگ و روز رستاخیز و بازخواست اعتقاد دارد. از نظر شاعر ما — و نه فقط از نظر او — مرگ فقط پایان موقت زندگی تن در این جهان است و نه پایان زندگی کلاً. بنابراین مقصود از آفرینش که بنا بر برخی از عقاید کهن به خاطر انسان انجام گرفته است، با مرگ تن و پایان این جهان حاصل نمی‌آید، بلکه تا روز رستاخیز که به حساب نیک و بد کارهای انسان برسند، ادامه دارد. از این روست که سخن از دو گیتی و روزشمار است.

و اما آنچه سبب شده است که ایشان آن بیت سوم را الحاقی بدانند، بیشتر کاربرد لفظ بندگی است. چون وقتی شاعر می‌گوید که آفریدگار از حیوان بندگی نمی‌خواهد، بدین معنی است که این بندگی را فقط از انسان می‌خواهد، و همین مطلب است که ایشان نمی‌پسندند، چون خوش ندارند که در شاهنامه نیز مانند تعالیم برخی از ادیان، انسان بنده آفریدگار نامیده شود، بلکه می‌خواهند شاهنامه حتماً «مخالف شرایع حاکم و مضامین کتب مقدس» باشد. از این رو هرچه در جهت این هدف سد راه خود می‌بینند، دستبردهای بیگانه می‌دانند که در «شرایطی که قانون شریعت بر جامعه حاکم بوده» [در چه شرایطی نبوده؟] انجام گرفته است. یعنی ایشان گمان می‌کنند که فردوسی اعتقاد به بندگی در برابر خداوند و بقای روان و روز رستاخیز و بررسی کارهای نیک و بد و پاداش بهشت و جزای دوزخ نداشته است و این مطالب را دیگران از ترس اهل شریعت درون شاهنامه کرده‌اند. از قرار ایشان شاهنامه را با عینکی مطالعه فرموده‌اند که یک شیشه آن را از دهری گری خیاهی ساخته‌اند و یک شیشه دیگر را از انسان‌محوری فرهنگ غرب. حال اگر ایشان تنها با تعبیر این چند بیت به هدف خود می‌رسیدند، کار آسان بود. آن جا هم که رستم می‌گوید (دوم ۱۴۷/۳۶۰): یکی بنده آفریننده‌ام، می‌توان به پیروی از «منطق خود شعر» دستی سازنده در «مسیر رگ و پیمهای» آن برد و آن را به صورت: نه

من بنده‌ام، آفریننده‌ام تصحیح کرد. ولی اشکال کار در این است که تا کازاده به کام دل رسیدی آسان، باید چندین هزار بیت شاهنامه را تغییر دهند، پس و پیش کنند و یا دود بریزند.

در شاهنامه های چاپ مول و بروخیم و مسکو و در بسیاری از دستنویسهای شاهنامه

آمده است:

نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشان را به بازی مدار
 گویا تاکنون این بیت را چنین فهمیده‌اند: ای انسان، تو مهمترین و آخرین پدیده
 آفرینش هستی، خود را به بازی مگیر! اگر می‌شد چنین معنایی از این بیت گرفت، کار
 آسان بود. ولی این معنی فراخ و حدسی است، نه باریک و حسی. مصراع نخستین
 به دلایل زیر نادرست است:

۱- واژه فطرت را می‌توان به معنی «آفرینش» گرفت، ولی واژه نخستین به معنی
 «مهمترین» نیست، بلکه یا عدد ترتیبی به معنی «اولین» است، یا صفت نسبی به معنی
 «مقدم و اقدم و جلوترین و پیش‌ترین» است، یا اسم به معنی «ابتدا و آغاز» است و یا
 قید به معنی «اولاً» است، ولی هیچ یک از این معانی به این بیت مفهوم درستی نمی‌دهند؛
 ۲- واژه شمار یا به معنی «عدد و شماره و حساب» است و یا به معنی «روز رستاخیز»، در
 معنی نخستین پسین شمار یعنی «آخرین شماره» یا «آخرین حساب» و نه «آخرین
 آفرینش»، و در معنی «روز رستاخیز» نیز در این جا بی معنی است. چون انسان آخرین یا
 پایان رستاخیز نیست، بلکه روز رستاخیز برای اوست؛ ۳- اگر نخستین را به سکون
 بخوانیم، باید ساکن ن را پس از مصوت بلند برابر یک هجای کوتاه بگیریم و این نیز
 در سراسر شاهنامه جز چند مورد انگشت شمار که در درستی آنها جای شک است، مثالی
 ندارد، بلکه معمولاً در یک هجای واحد پس از مصوت بلند صامت ن در تقطیع می‌افتد و
 برای مثال در شاهنامه از حدود صد و بیست بار که نخستین به کار رفته است، حتی یک
 مثال نداریم که حرف ن برابر یک هجای کوتاه گرفته شده باشد. و اما در مورد پسین، چه
 حرف ن را برابر یک هجای کوتاه بگیریم و چه آن را در تقطیع بیندازیم، در هر دو مورد
 وزن نادرست است، بلکه باید پسین را به کسرن خواند و آن را برابر یک هجای بلند
 گرفت. حالا که پسین را باید با کسرن خواند، پس نخستین را هم باید به کسرن خواند؛
 ۴- و اما عدد ترتیبی یا صفت نسبی نخستین وقتی بر معدود یا موصوف مقدم گردد، کسره
 اضافه آن می‌افتد و در این جا نیز از حدود صد و بیست بار که این واژه در شاهنامه به کار
 رفته است، حتی یک بار مثالی نداریم که در حالت تقدم، به اضافه آمده باشد. همچنین

صفت نسبی پسین در حالت تقدم بر موصوف، باید بدون کسره اضافه بیاید و در این‌جا نیز در شاهنامه مثالی نداریم که این واژه در حالت تقدم بر موصوف با حفظ کسره اضافه آمده باشد. البته در شاهنامه موارد اندکی هست که صفت در حالت تقدم، کسره اضافه را حفظ کرده است. بنابراین اگر در این‌جا نخستین و پسین را به کسره اضافه بخوانیم باید آنها را از نگاه دستوری جزو موارد بسیار استثنائی به‌شمار آوریم. ضمناً نگارنده به‌لفت‌نامه دهخدا هم ذیل واژه‌های نخستین و پسین رجوع کرد و در آن‌جا نیز هیچ مثالی نیافت که حرف ساکنین در این دو واژه برابر یک هجای کوتاه گرفته شده باشد و یا در حالت تقدم بر معدود یا موصوف به کسره اضافه آمده باشند، مگر یک مثال و آن مثال این است: نخستین خلقت (فطرت) پسین شمار؛ ۵- همچنین از نویسش جنبش که تنها در دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ هجری به‌جای فطرت آمده است (و این بخش آغازین این دستنویس هم اصلاً به‌خطی دیگر و متأخر است)، معنی درستی بر نمی‌آید و همه ایرادهای دیگر نیز بر آن وارد است.

اکنون در تصحیح بنده برای نخستین بار در سه تا از دستنویسها، یعنی ف، ل، ب، در مصراع نخستین این بیت به‌جای فطرت نویسش فکرت آمده است، ولی در دو دستنویس آخرین بقیه بیت به‌همان صورت بالاست. از این‌رو اگر به پیروی از این دو دستنویس فکرت را به‌جای فطرت بپذیریم - کاری که آقای پرهام کرده‌اند - هیچ‌یک از ایرادهای بالا برطرف نخواهد شد. ولی اگر تماماً از نویسش ف پیروی کنیم، نه از نظر معنی بیت و رابطه آن با بیت پیشین ایرادی بر آن هست، نه از نظر دستوری و نه از نظر وزن شعر، جز این‌که در این‌جا اولاً باید گفت که فکرت دیگر در شاهنامه نیامده است، ولی این ایراد بر فطرت هم وارد است. دیگر این‌که فکرت اگر چه از اصطلاحات فلسفی رایج زمان فردوسی است و مثلاً در کشف‌المحجوب ابویعقوب سجستانی از سده چهارم (به‌کوشش هنری کرین، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸، ص ۴۰۳۸) فراوان به‌کار رفته است، ولی در این‌جا باید آنرا به‌معنی «خرد» بگیریم، حال آن‌که به‌معنی «اندیشه و فکر» است. بنا بر نویسش ف معنی این بیت و بیت پیشین آن چنین می‌شود: ای انسان، مقصود از آفرینش دو گیتی تو هستی و تورا به‌چندین واسطه پرورده‌اند. نخستین واسطه تو خرد است (در آغاز آفرینش) و آخرین آن روز رستاخیز (که در آن‌جا، چون خرد به‌تو داده‌اند و تورا در برابر کارهایت مسؤول نموده‌اند، از تو حساب خواهند کشید)، پس خود را به بازی مگیر! بنده در کار تصحیح از دستنویس فلورانس پیروی کورکورانه نکردم، بلکه فعلاً در این‌جا نویسش آنرا در دستترین وجه دیدم و هنوز هم بر همان

عقیده‌ام. ولی اگر کسی نادرستی آنرا ثابت کند، بنده خود نخستین کسی خواهم بود که سر به پای نظر درست خواهم نهاد، وگرنه باید آنرا به همین صورت که در دستنویس اساس هست باقی گذاشت و از روی هوس نظرآزمایی و تفتنِ واژه‌یابی، بیسوده به متن ورزفت. و اما شرکت در مباحث تصحیح متون کهن فارسی دارای شرایطی است، نخستین شرط آن تسلط نسبی است بر مسائل فنی زبان فارسی کهن عموماً و زبان اثر مورد بحث به‌ویژه. و دیگر جدا داشتن آرای مردم‌پسند و امروزین از مباحث فنی و نگهداشتن معیارها و نشکستن مرزها.

آقای باقر پرهام مقاله خود را با این جمله به پایان برده‌اند: «... ما سر نخ همین تناقضها را گرفتیم تا بتوانیم سند تاریخی — یعنی دستنوشته‌های موجود شاهنامه — را به گفته فوکو، در مسیر رگ و پسهایی که در خود آنها نهفته بود برش دهیم و ببینیم خواب اصلی تارهای تفکر فردوسی در چه جهت است.»

در این جملات روشنفکرانه، چقدر ساده‌نگری نهفته است به وصف درنیاید! با یک چنین روشی، تنها چیزی که می‌توان در مسیر رگ و پسهایی یک اثر برش داد، بریدن رگ و پسهایی آن است و بس!

بنده این نوشته را به پایان می‌برم با این امید ضعیف که آقای پرهام را از خود پر نرنجانده باشم، و این درخواست از ایشان که در این نوشته تنها با چشم محبت به شاهنامه بنگرند که رشته پیوند همه ماست.

باقر پرهام

درباره «گناه از کیست؟ از فوکو!»

دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی
مدیر ارجمند ایران‌شناسی به من تکلیف کرده‌اند که پاسخ من به مقاله آقای دکتر
خالقی مطلق «حداکثر از ۲ الی ۳ صفحه نباید تجاوز کند.» پس می‌کوشم فقط به رؤس
مسائل طرح شده بپردازم.

۱ - آقای دکتر خالقی نوشته‌اند:

آقای باقر پرهام در مقاله «نخستین فکرت، پسین شمار» و نیز در مقاله